

## نَهْمَتِ روشنفکری: تخفیف محنت نه تحصیل مهارت

ملاحظات بر مقاله "مروری آسیب‌شناسانه بر نسبت کنش‌های روشنفکرانه و بهروزی مردم"

حمیدرضا یزدانی

اخیرا مقاله‌ای با عنوان "مروری آسیب‌شناسانه بر نسبت کنش‌های روشنفکرانه و بهروزی مردم"<sup>۱</sup> به قلم آقای نیما افراسیابی منتشر شده است که حاوی مطالب مهمی است. مقاله مذکور تدقیقی نیکو در مسیر توجه دادن به لزوم کاستن از فاصله بین روشنفکر و مردم با هدف بهروزی جامعه است؛ با این حال نقدها و ملاحظاتی بر آن مقاله وارد است که در یادداشت حاضر به آن می‌پردازم و امیدوارم در کاهش فاصله مزبور مفید واقع شود. در این مقاله ۳۱ مورد ذکر شده که توجه به آنها می‌تواند سبب کاهش فاصله بین روشنفکر و مردم و در نتیجه سبب بهروزی مردم و جامعه شود. برای جلوگیری از اطاله کلام به ذکر نکات ضروری می‌پردازم و از تکرار مطالب مقاله خودداری می‌کنم تا خواننده، خود برای بهره بردن به اصل مقاله رجوع کند.

پیش از پرداختن به یکایک نکات بیان شده در مقاله، باید توجهی به فهرست بندی مطالب، مبذول داشت. تقسیم بندی های مقاله کلی بوده اما بهتر می بود اگر در این فهرست، عوامل درونی و بیرونی از هم تفکیک شده بودند و وظایف حکومت و مردم هم در قبال روشنفکر و در مورد بهبود شرایط خودشان که از دقائق و ظرائفی است که روشنفکر باید همیشه چراغ راه خود قرار دهد تا بتواند رسالت خود را کامل از انجام دهد از هم منفک شده بود تا ازین رهگذر، مردم و حکومت هم مسئولیت خود را در قبال روشنفکر و در راستای بهروزی جامعه بدانند و سعی در عمل کردن به آن کنند زیرا در غیر این صورت مردم همیشه از روشنفکر انتظار خواهند داشت و هرگز به فکر اصلاح خود نخواهند بود. مردم همیشه به اصلاح بیرون بیش از اصلاح درون معتقد بوده اند و هستند و به اصلاح درون وقتی نمی‌نهند<sup>۲</sup> و این سبب می شود مردم انتظارات نامعقولی از روشنفکر داشته باشند و تقصیر کوتاهی های خود را بر گردن آنها بیاندازند. مطابق با تلقی استاد ملکیان<sup>۳</sup> شاید نتوان روشنفکر و مردم را مانند بیمار و پزشک بدانیم، اما از منظری دیگر شاید بتوان بین این دو وجه شباهتی دید و آن اینکه بیمار پیش از اینکه پزشک بخواهد بیمار و بیماری را درمان کند، باید به بیمار بودن خود واقف شود و برای درمان آن دست به دامان پزشک شود. یعنی عزم بیمار برای درمان شدن به همان اندازه ی نوع درمان و تبحر پزشک در

معالجه بیماری مهم است و گرنه شما هر قدر که در تشخیص بیماری توانا باشید تا بیمار به بیمار بودن خود واقف نشود و برای درمان آن مستعد نباشد درمان قدم از قدم جلو نخواهد رفت. در مورد کار روشنفکری هم مردم پیش از اینکه روشنفکر بخواند مشکلات را حل کند، باید بدانند مشکلی وجود دارد و بخواهند که مشکل حل شود و جامعه رو به بهروزی رود. در نتیجه مردم هم باید وظایف خود را در قبال روشنفکران و بویژه در قبال خود و جامعه بدانند.

پس از ذکر این نکته‌ی کلی، به بررسی بعضی از موارد ۳۱ گانه ذکر شده می‌پردازیم.

۱- اولین مورد از موارد ۳۱ گانه، در مورد ارتزاق از کار روشنفکری می‌باشد که نویسنده مقاله بر این باور است که: "اگر روشنفکر منبع مالی زندگی خویش را، کار روشنفکری قرار دهد؛ دچار حداقل یک آفت بزرگ می‌شود، این که برای جذب مشتری/درآمد بیشتر مجبور است به قواعد بازاریابی‌ای که با کار روشنفکری تناسب ندارد و آسیب‌رسان است، هماهنگ شود. در نتیجه، بهتر خواهد بود روشنفکران در یک رشته‌علمی (discipline) متخصص شوند و ارتزاق خود را براساس آن تخصص انجام دهند." در این مورد ذکر نکاتی ضروری می‌نماید.

اول اینکه در جامعه‌ای مانند جامعه‌ی ایران تنها روشنفکران دچار مشکل ارتزاق از کار خود نیستند. بلکه بسیاری از اقشار جامعه بویژه اقشاری که دغدغه‌ی مردم و مشکلات آنها را دارند مانند روزنامه نگاران و فعالین سیاسی نه تنها مشکل مالی داشته‌اند بلکه به جز آن، مشکلات و خطرات جانی هم هر لحظه آنها را تهدید می‌کند. بنابراین اگر تنها مشکل ارتزاق را دستاویز قرار دهیم آنگاه برای دیگر فعالین سیاسی یا اجتماعی هم باید همین مقوله را در نظر گرفت تا از این رهگذر دستخوش انحراف نشوند و حرفه و رسالت خود را در راستای جذب مشتری/درآمد بیشتر فدا نکنند و رسالت از تجارت نشمارند. و این منجر به کاهش کارآیی آنها و اختلاط حرفه‌ها خواهد شد و آنها تمرکز کامل خود را در حرفه‌ی اصلی خود از دست خواهند داد. سوای از این، متخصص شدن شرایط و مشکلات خود را داراست. هرچند که روشنفکر در عین روشنفکر بودن می‌تواند متخصص باشد اما این دو کاملاً از هم جدا هستند و در واقع کاری که روشنفکر می‌کند هیچ متخصص و آکادمیسینی نمی‌تواند و نباید انجام دهد. در واقع روشنفکر اگر از قضا متخصص هم هست، این تخصص باید بیشتر بر علاقه و علقه‌ی شخصی استوار باشد تا برای ارتزاق و کسب درآمد. در دنیای امروز و با تخصصی شدن علوم، مشکلات زیادی از این رهگذر بوجود آمده است. همانطور که می‌دانیم روشنفکران مرز میان مردم و عالمان و متخصصان هستند و باید آخرین دستاوردهای دانش را به زبان ساده به آستانه آگاهی مردم برسانند<sup>۴</sup> و سعی

کنند مرز میان تجدد و سنت و جامعه را پر کنند و در شکاف بین این دو حرکت کنند.<sup>۵</sup> در نتیجه باید همیشه در دریای بیکران دانش ها غوطه ور باشند اما متاسفانه در دنیای جدید هر یک از ما در محدوده یک علم نگه داشته شده ایم و به همین دلیل از ایمنی دلگرم کننده یک عرصه تخصصی که ما را از گزند وسوسه دریای بیکران در امان می دارد به خود می بالیم. در واقع آدم امروزی هر قدر بیشتر به دانش خود در زمینه خاص بیفزاید و تخصصی تر شود به همان اندازه دید خود را محدود می کند و به گفته شاعر بالهای غول آسایش مانع پرواز او می شوند.<sup>۶</sup> علاوه بر این اگر یکی از آداب روشنفکری را سعی در جهت کاستن از آثار و نتایج تخصص گرایی بدانیم و بخواهیم از این طریق و با این رسالت، متخصصان را با واقعیت های بیرون از چارچوب تخصصی آنها آشنا کنیم و آنان را از فایده مند بودن دستاوردهایشان آگاه کنیم و موانعی را که تخصص گرایی برای مردم و جامعه خواهد داشت و موانعی را بر سر راه آگاهی مردم از حقیقت و کاهش درد و رنج آنها ایجاد می کند،<sup>۷</sup> آنگاه رویکرد روشنفکر به تخصص گرایی می تواند بخودی خود حکم خروج از این جرگه را داشته باشد. و نتوان او را روشنفکر دانست. نیک آگاهم که روشنفکر می تواند آکادمیسین و متخصص باشد اما این مقوله با توصیه به این کار، آن هم برای تامین منبع مالی و ارتزاق از طریق آن، هم روشنفکر را از رسالت خود دور می کند و هم اعتماد مردم به او کاهش می یابد. و چون تحمل درد و رنج از آداب روشنفکری است اگر روشنفکر نتواند این شدائد را تحمل کند و صداقت نداشته باشد خود به خود از این جرگه خارج می شود. بطور مثال از دیگر اقسار جامعه می توان روزنامه نگاران را مثال زد که نه تنها از نظر مالی، بلکه از نظر جانی هم در خطرند و کم نیست اخباری را که از زندانی شدن و محکومیت بی دلیل آنها در اخبار می شنویم. با این حساب اگر روزنامه نگاری به هر دلیل به بجای نقد مردم و واقع بینی، آنها را مدح کند و واقعیت را برای محبوبیت یا ارتزاق مالی حتی بیان نکند، چه برسد که قلب کند، در آن صورت مردم خود بخود او را از آن حرفه خارج کرده و دیگر به او اعتمادی نخواهند داشت. شاید بیان شود روشنفکر با ارتزاق از راه تخصص گرایی می تواند برای مردم سودمندتر باشد. اما در جواب باید گفت شاید در کوتاه مدت مفید فایده باشد اما در بلند مدت به ضرر مردم خواهد شد و مردم شاید از این رهگذر درد و رنج بیشتری را متحمل شوند. علت این امر اینست که با مرور زمان روشنفکر در چنبره تخصص گرایی گرفتار می شود زیرا از سویی اگر غیر از این باشد در رقابت تخصصی عقب خواهد افتاد و شاید منبع ارتزاق خود را از دست بدهد و از سویی دیگر با تخصص گرایی شاید زمان و تمرکز کافی نداشته باشد زیرا بنظر نگارنده هنر روشنفکر در **تحلیل حقیقت است نه صرفا تقریر حقیقت**. توصیف یا تقریر حقیقت زمانی که تحلیلی وجود نداشته باشد نه تنها ارزشی نخواهد داشت بلکه نمی تواند باری از دوش مردم بردارد و تا زمانی که تحلیلی وجود نداشته باشد، تقریر حقیقت به خودی خود مفید نخواهد بود. کوتاه سخن اینکه **روشنفکر دقیقا کسی است که باید در غیر تخصص شدن متخصص شود**.

دوم اینکه، وظیفه روشنفکر فقط و فقط شرح مسائل و مشکلات نیست بلکه وظیفه او کاهش و تقلیل مرارت مردم هم می باشد و این وظیفه برای هر انسانی دشوار است و هر انسانی را یارای روشنفکر شدن نیست. در واقع روشنفکری در توان (بالقوه) هر انسانی می باشد اما این ویژگی در هر انسانی به کردار (بالفعل) نمی شود زیرا روشنفکری وظیفه‌ی خطیری است که هر انسانی تاب و تحمل آنرا ندارد. روشنفکر غم را بزرگ می داند زیرا از دو جهت درد و رنج دارد، هم درد و رنج ناشی از تفکر کردن و اندیشیدن و هم درد و رنج ناشی از درد و رنج مردم.<sup>۶</sup> بگفته‌ی داستایوفسکی: مردم واقعا بزرگ، باید در دنیا غم را بزرگ احساس کنند.<sup>۷</sup> به همین دلیل روشنفکر شدن و روشنفکری را از توان به کردار رساندن کار صعب و طاقت فرسایی است و هرکسی را یارای این کار نیست. با وجود این، کسی از روشنفکر دعوت نمی کند که روشنفکر یا اصلاح گر شود. در نتیجه اگر کسی پا در این وادی می گذارد با علم به تمامی سختی ها و محرومیت ها و مصائب آن این کار را آگاهانه و از سر نیاز به کاهش درد مردم و بهروزی جامعه انجام داده است. مگر جز این است که یکی از شرایط روشنفکری آمادگی برای تحمل هرگونه محرومیت و درد و رنج است. روشنفکر به دفاع از انسانها در برابر قدرتها برخاسته است و بالطبع چون قدرتمندان قوی‌اند در نتیجه می‌توانند معارضة جو و مخالف خون را از بسیاری از حقوق، فرصت و امکانات اجتماعی محروم کنند و انواع درد و رنج را بر او روا دارند.<sup>۳</sup> و چه بسا شدائد و مشکلات از این حد هم فراتر رود و روشنفکر به انواع اتهامات بی اساس متهم شود. حتی می توان گفت از این نظر، روشنفکران دینی مثال خوبی هستند که سالیان سال است در غم جلای وطن هستند. در این راستا می توان هم از روشنفکران ایرانی و هم از روشنفکران غیر ایرانی نام برد که بخاطر تفکر خود چقدر متحمل سختی شدند و باز از آرمان و دغدغه درد مردم دست نکشیدند. حال با این اوصاف اگر روشنفکری بخواهد به دلیل ارتزاق مالی تخصص دیگری داشته باشد برای اینکه وسوسه نشود، وای بر حال مردم و جامعه.

تازه اگر از این شرایط بیرونی هم عبور کنیم باز اینکه روشنفکر اخلاقا موظف است که صداقت داشته باشد و مصلحت مردم را بخواهد و نه خوشایند آنها را و هرگز تابع آنها نشود و به دلیل درآمد/ مشتری بیشتر به قواعد بازاریابی هماهنگ نشود از عوامل درونی هم نشأت می گیرد. یعنی علاوه بر عوامل جامعه و نوع حکومت، نوع شخصیت و منش روشنفکر در این مقوله از اهمیت بسزایی برخوردار می باشد. اینکه روشنفکر چقدر اخلاقی و صادق باشد، اینکه چقدر و تا کجا حاضر است رسالت از تجارت بشمارد، اینکه چقدر تقریر حقیقت و تقلیل مرارت مردم برایش آرمان و هدف باشد تمامی اینها از عوامل درونی و روانی روشنفکر ناشی می شود و رنگ می پذیرد. زیرا می توان تصور کرد روشنفکری که از نظر مالی در وضعیت مطلوبی قرار دارد و نیاز به کار را احساس نکند و سیر چشم باشد، اما باز تفکر بازاریابی و جذب مشتری/ درآمد داشته باشد. در دنیای امروز با وجود

تکنولوژی و پیشرفت اطلاعات، امروزه دانستن حقیقت و اطلاع از مشکلات برای همگان میسر است اما این مواد خام زمانی ارزش دارد که بتوانیم آن ها را تحلیل کنیم زیرا بدون **تحلیل** امکان علت یابی و ریشه شناسی<sup>۳</sup> درد و رنج ممکن نخواهد بود. حتی انتقادی که به برخی روشنفکران وجود دارد که مسئله نما را با مسئله اشتباه می گیرند و در پی حل مشکلاتی هستند که مشکل جامعه نیست، از همین عدم تحلیل صحیح ناشی می شود. با توجه به مطالب بیان شده اگر روشنفکر زمان و تمرکز کافی برای تحلیل حقیقت نداشته باشد سبب می شود در طولانی مدت مردم اعتماد خود را از دست می دهند و اگر سبب ایجاد عدم اعتماد شود حتی در بلند مدت درد و رنجی بس بیشتر را برای مردم خواهد داشت و مردم تنها منبع مورد اعتماد خود را از دست خواهند داد و هیچ درد و رنجی شاید بالاتر از این نباشد.

در بخش ۸ نویسنده به ارتباط روشنفکر و هنر می پردازد: "از آن جا که، هنر ابزاریست که می تواند هم تاثیر زیادی بر مردم و هم بر روشنفکران بگذارد، بهتر است روشنفکران این ابزار کارا را جدی تر تلقی نمایند". همانطور که می دانیم و بارها بیان شد، وظیفه روشنفکر آگاهی دادن به مردم است نه تاثیر گذاری بر مردم. در واقع روشنفکر باید تا در توان دارد حقیقت و مشکلات را بیان و مهمتر از آن، آنها را تحلیل کند و از این طریق سعی کند مرارت مردم را تقلیل دهد نه اینکه بخواهد بر مردم تاثیر بگذارد. در واقع با انجام وظایف خود، روشنفکر خود بخود بر مردم تاثیر خواهد گذاشت و این زمانی رخ می دهد که بتواند رسالت خود را به درستی انجام دهد. شاید گفته شود روشنفکر برای اینکه بتواند درد مردم را کاهش دهد و رسالت خود را انجام دهد باید بر مردم تاثیر بگذارد. در مقام پاسخ باید گفت این تاثیر، خود بخود و نا آگاهانه رخ می دهد نه با هدف قبلی. شاید روشنفکری حقیقتی را بیان کند اما تاثیری بر مردم نگذارد اما روشنفکر دیگری بتواند بر مردم تاثیر گذاشته و رسالت خود را انجام دهد (بنظر نگارنده این سطور اینجاست که اهمیت تحلیل حقیقت مشخص و مبرهن می شود). روشنفکر باید فقط برای مردم و کاستن از درد و رنج مردم سخن درست و حقیقت را بگوید فارغ از اینکه خوشایند آنها باشد یا نباشد، آنها بپذیرند یا نپذیرند و فارغ از اینکه در آن برهه تاثیر گذار باشد یا نباشد. در واقع روشنفکر تابع قبول و پذیرش مردم نیست. هر چند ناگفته پیداست روشنفکر باید تلاش کند که تاثیر گذار باشد اما این تاثیر گذاری معلول تقریر و تحلیل درست حقیقت و در نتیجه کاهش درد و رنج مردم است نه بر عکس. **به دیگر سخن روشنفکر باید برای تاثیر بر مردم تلاش کند نه به فکر تاثیر بر مردم باشد.** هنر و موسیقی مردم را هدایت می کنند اما روشنفکر باید مردم را آگاه کند و نه هدایت.

حتی در جایی که نویسندگان در بخش ۱۰ از رابطه روشنفکری و ایده آزادی سخن می گوید و می نویسند: "اشتیاق مردم در واگذاری آزادی خویش، به ایجاد رابطه مراد و مریدی، بین روشنفکر و مردم کمک خواهد کرد، که این «پیرو» شدن مردم، برای هر دو طرف خطرناک است." آیا این تفکر هدایت‌گری و تاثیر پذیری و بکارگیری هنر توسط روشنفکر در طولانی مدت، خود سبب ایجاد رابطه مرید و مرادی نمی شود...؟

در بخش ۲۰ در مورد جدی گرفتن فرآیند روشنفکری می‌خوانیم: "برای آن که فرایند روشنفکری در جامعه موثر باشد، باید هم از طرف روشنفکران و هم از طرف مخاطبان آن جدی تلقی شود. اما برخی از روشنفکران و بخشی از مردم چندان که باید برای این امور وقت و هزینه و... صرف نمی‌کنند."

اگر قرار است فرآیند روشنفکری جدی تلقی شود آیا این با پیشنهاد ارتزاق از تخصص دیگر منافات ندارد؟ با توجه به اینکه در بخش اول به این مقوله پرداختیم از تکرار مکررات خودداری می‌کنم و تنها بذکر یک نکته کوتاه بسنده می‌کنم. برخلاف گذشته که برای دانش اندوزی، منابع و امکانات کافی نداشتیم، در دنیای جدید زمان کافی نداریم و زمان پارامتر مهمی می باشد و از آنجایی که انسان برای تخصص‌گرایی باید زمان و هزینه صرف کند و بالطبع در این وادی دایره و وسعت دید خود را محدود می کند، در نتیجه این روند سبب دور شدن او از روشنفکری می شود و این می تواند با توصیه جدی گرفتن روشنفکری در تعارض باشد.

در بخش دیگری از مقاله نویسندگان به رابطه پست مدرنیسم و روشنفکری پرداخته و می نویسند: "با ظهور پست‌مدرن‌ها، ارزش‌های کارکردهای روشنفکری که محصول عصر روشنگری بود، برای افراد جامعه متزلزل گشت، در نتیجه ضریب تاثیر روشنفکران نیز کاهش یافت. در واقع، در شرایط نسبی‌گرای پست‌مدرن که رجحان برخی از ارزش‌ها، از جمله ارزش‌های کارکردهای روشنفکری، بر دیگر ارزش‌ها وجود ندارد، کنش روشنفکران در دفاع از ارزش‌های مذکور و نقادی روشنفکرانه، توفیق کمتری خواهد داشت."

در این مورد دو نکته مطرح میشود: اول اینکه کافه انام شاید خیلی اهل تفکر فلسفی نباشند و فلسفی فکر نکنند و بصورت تخصصی از مکاتب و تاثیر آنها آگاه نباشند. در نتیجه ظهور مکاتب مختلف از جمله پست مدرنیسم فی نفسه موجب تضعیف نهاد روشنفکری نخواهد شد مگر اینکه روشنفکران آگاهانه یا ناآگاهانه از مشی پست مدرنیسم تبعیت کنند که آن بحثی دیگر است اما در کل، این خود روشنفکر است که باید با این مکاتب روبرو شود و حقانیت خود را نشان دهد و نسبت به خطرات این مکاتب جامعه را آگاه کند.

دوم اینکه، جامعه بصورت پیشینی نسبت به مکاتب ذهنیت ندارد و در صورت عدم توفیق نهاد روشنفکری در مواجهه با این مکاتب و یا تقلید صرف و ابهام و ابهام‌گویی وام‌گرفته از این مکاتب است که در مردم سرخوردگی ایجاد می‌کند و سبب کاهش تاثیر این نهاد می‌شود.

در بخش ۲۶ در مورد روشنفکری و فلسفه ورزی، می‌خوانیم: "به نظر می‌رسد، برای آن که کارهای روشنفکری با موفقیت انجام شود، باید هم روشنفکران، نظراً و عملاً، پی «زندگی اصیل» باشند و هم مخاطبان خود را تشویق و یاری نمایند تا «زندگی اصیل» را برگزینند." در این مورد لازم به ذکر است که اگر روشنفکر بتواند خود عملاً پی زندگی اصیل برود و مخاطبان خود را به این سمت و سو سوق بدهد خود بخود موفقیت او تضمین شده است. در واقع اگر روشنفکر رسالت خود را انجام دهد در کار خود موفق بوده است نه بر عکس. یعنی روشنفکر برای موفقیت نباید این کار را انجام دهد بلکه باید موفقیت خود را حاصل این کار بداند. زیرا اگر موفق بودن و موفق شدن اولویت باشد و برای موفقیت روشنفکر این کار را انجام دهد شاید ناخواسته روشنفکر تابع اراده مردم شود و باب دل آنها و خوشایند آنها سخن بگوید. در نتیجه این همه بدنبال نتیجه و نتیجه‌گرا بودن و از پایین به بالا دیدن موضوع، می‌تواند خود عامل خطرناکی در راه روشنفکری باشد.

در بخش انتهایی مقاله با عنوان روشنفکران و مشکلات زندگی روزمره جامعه، می‌خوانیم: "بسیاری از روشنفکران؛ درصد کمی از کارکرد خویش را به پرداختن به مشکلات زندگی روزمره جامعه اختصاص داده‌اند، که اگر بیشتر به این موضوعها بپردازند، ضریب تأثیر خویش را افزایش خواهند داد." در صحت این مدعا نمی‌توان شک کرد و این مقوله از مقولات بسیار مهم است که روشنفکران باید به آن توجه ویژه داشته باشند اما ذکر این نکته را ضروری میدانم که روشنفکران باید با توجه به دانش و اطلاع از اهمیت موضوع وارد مسائل روز جامعه شوند و حقیقت فدای بسط حوزه‌ی کاری نشود. گاهی روشنفکر با قاطعیت وارد مباحثی می‌شود که از اثرات و عواقب آن ناآگاه است و به صرف تخصص در حیطه‌ای خاص، خود را مجاز به ورود به حوزه‌های اجتماعی دیگر مانند زبان، قومیت می‌داند که از اهمیت و عواقب حاصل از آن ناآگاه است. این تکررگرایی در عین مفید بودن می‌تواند بسیار حساسیت‌زا باشد و عواقب زیادی داشته باشد.

پایان

## منابع:

- ۱- مروری آسیب‌شناسانه بر نسبتِ کنش‌های روشنفکرانه و بهروزی مردم منتشر شده در مجله «نافه»، شماره ۴۹، مرداد - شهریور ۱۳۹۳
- ۲- جامعه‌شناسی خودکامگی (تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش) - علی رضا قلی - نشرنی، ۱۳۸۴
- ۳- مشتاقی و مهجوری - مصطفی ملکیان - نشر نگاه معاصر - ۱۳۹۱
- ۴- راهی به رهایی - مصطفی ملکیان - نشر نگاه معاصر - ۱۳۹۰ /
- ۵- تحلیل مفهوم روشنفکری دینی - سروش دباغ - مهرنامه، سال دوم، شماره ۱۶، ۱۳۹۰

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/۱۷۸.pdf>

- ۶- بت‌های ذهنی و خاطره‌ی ازلی - داریوش شایگان - انتشارات امیر کبیر - ۱۳۸۱
- ۷- روشنفکر باید داور مردم باشد - مصطفی ملکیان - در روزنامه اعتماد (به تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۹۲) منتشر شده است
- ۸- جنایات و مکافات - داستایوفسکی - ترجمه مه‌ری آهی - خوارزمی